روایت آخرین سفیر آمریکا از واپسین ماه‌های حضور در ایران

آغاز دوره تحقیر آمریکا

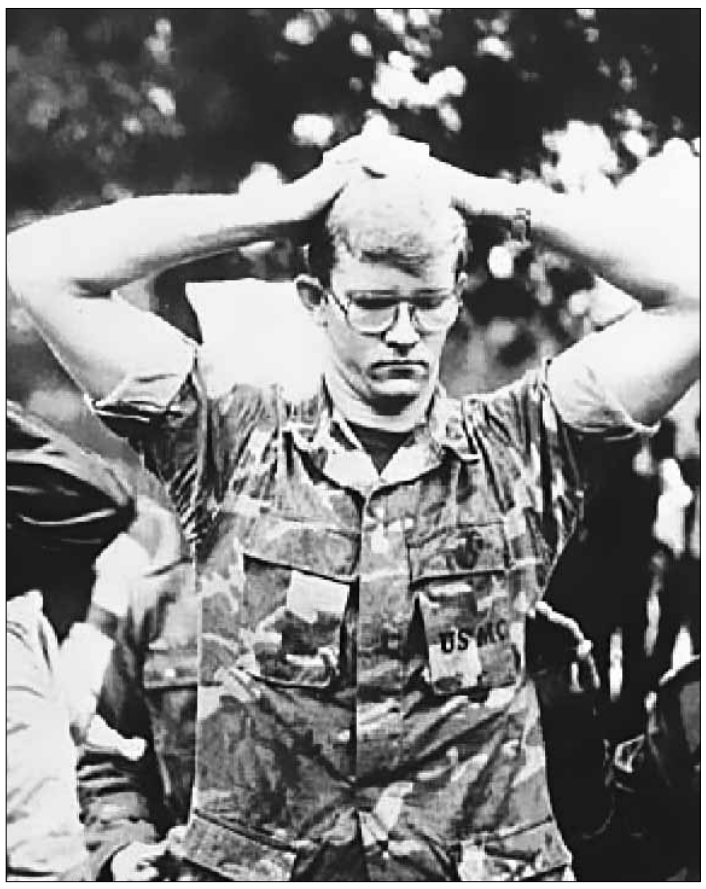

در روزهای نخستین پس از پیروزی انقلاب، شاه اقامت خود را در مصر تمدید کرد و با اینکه برنامه اولیه او اقامت یک روزه در آسوان و سپس پرواز به آمریکا بود، پس از یک اقامت نسبتاً طولانی در مصر به جای آمریکا رهسپار مراکش شد و در آنجا هم مدت زیادی ماند. با تماس‌های غیرمستقیمی که با اطرافیان شاه داشتیم چنین به نظر می‌رسید که علت اقامت طولانی او در مصر و سپس توقف در مراکش به امید حرکتی از طرف نیروهای نظامی ایران و دعوت از وی برای تصاحب مجدد تاج و تخت بود. اطرافیان شاه حتی پس از پیروزی انقلاب به او نوید می‌دادند مردم و باقی‌مانده نیروهای نظامی ایران به‌زودی در برابر خشونت و اقدامات افراطی رژیم جدید قیام خواهند کرد و در این شرایط مصلحت نیست او از دنیای اسلام خارج شود و شانس بازگشت خود را با مسافرت به آمریکا و فراموش شدن در یک نقطه دورافتاده از میان ببرد!

روش شاه و تظاهر او به اینکه هنوز خود را پادشاه قانونی ایران می‌داند در روابط آمریکا با حکومت اسلامی جدید ایران هم مسائل تازه‌ای به وجود می‌آورد. مادامی که شاه از ادعای تاج و تخت دست برنداشته و می‌خواست چنین وانمود کند که روزی به ایران باز خواهد گشت، موضع ما در برابر رژیم جدید ایران قابل دفاع نبود. اگر شاه پس از آن همه تاخیر و تعلل می‌خواست برنامه قبلی خود را اجرا کرده و به آمریکا برود، موقعیت ما از این هم دشوارتر می‌شد زیرا در ایران این تصور قوت می‌گرفت که ما شاه را در پناه خود گرفته و می‌خواهیم او را در اجرای نقشه‌های تازه‌ای برای بازگشت به ایران یاری دهیم. البته اگر شاه همزمان با مسافرت به آمریکا رسماً از مقام سلطنت استعفا می‌کرد، وضع فرق می‌کرد ولی اگر در حفظ عنوان و مقام خود پافشاری و چنین وانمود می‌کرد که قصد جمع‌آوری قوا برای بازگشت به ایران را دارد، ما در وضع دشواری قرار می‌گرفتیم. روز ۲۶ فوریه ۸/۱۹۷۹ اسفند ۱۳۵۷، پس از آنکه اطلاع یافتیم سفیر ما در مراکش تقاضای تجدید دعوت از شاه را به آمریکا نموده است، پیام تندی به واشنگتن مخابره کردم و طی آن اخطار کردم که دعوت از شاه برای سفر به آمریکا پس از پیروزی انقلاب و تحت شرایط فعلی مخاطراتی به دنبال خواهد داشت و این سوءظن را در میان رهبران حکومت انقلابی جدید تقویت خواهد کرد که ما هنوز برای بازگرداندن شاه به قدرت، توطئه می‌کنیم. در این پیام تاکید کردم اگر ما قصد برقراری روابط محکم و اطمینان‌بخشی با رژیم جدید ایران را داریم باید از هرگونه همکاری با شاه خودداری کنیم و روابط خود را با او حداکثر به همان حدود روابط دوران تبعید محدود سازیم. در پایان این پیام خاطرنشان ساختم منافع ما ایجاب می‌کند به شاه توصیه شود جای دیگری را برای دوران تبعید خود انتخاب نماید و از تشویق او برای مسافرت به آمریکا جداً احتراز شود. پس از ارسال این پیام به واشنگتن در تماس‌های تلفنی با مقام‌های وزارت خارجه آمریکا صریحاً به گروگانگیری اعضای سفارت در صورت مسافرت شاه به آمریکا اشاره کردم و به «چارلی ناس» که برای استفاده از مرخصی یک ماهه‌اش عازم واشنگتن بود تاکید نمودم در ملاقات با مقام‌های ارشد وزارت خارجه خطرات احتمالی پذیرفتن شاه را به آمریکا با آنها در میان بگذارد. چارلی ظاهراً در کار خود موفق شده بود زیرا از اوایل ماه مارس (اواسط اسفند ۵۷) تغییر محسوسی در روش آمریکا نسبت به این مساله آشکار شد. روز هفتم مارس ۱۶/۱۹۷۹ اسفند ۵۷، «نیوسام» معاون وزارت خارجه آمریکا در ملاقات با ۲ واسطه آمریکایی شاه به آنها گفت که مسافرت شاه به آمریکا در شرایط فعلی خطر جدی متوجه دیپلمات‌های آمریکایی مقیم تهران خواهد ساخت و ممکن است به گروگان گرفتن آنها از طرف گروه‌های مسلح منجر شود. کمی بعد یک پیام خصوصی از طرف پرزیدنت کارتر به پادشاه مراکش و خود شاه ارسال شد که طی آن رئیس‌جمهور آمریکا به علت «احتمال خطر جدی گروگانگیری اتباع آمریکایی» مسافرت شاه را به آمریکا در موقعیت فعلی به مصلحت تشخیص نداده بود. به این ترتیب خطر یک برخورد جدی بین آمریکا و حکومت انقلابی جدید ایران در آن روزها از میان رفت و من با نزدیک شدن تاریخ مراجعت معاونم از مرخصی، آماده عزیمت از ایران می‌شدم. در شرایط خاص آن روز ترجیح می‌دادم موضوع کناره‌گیری من از سفارت علنی نشود و قرار بود مسافرت من به عنوان یک سفر عادی برای انجام مشورت‌هایی در واشنگتن تلقی شود. بدین صورت پرونده ۳۵ ساله خدمت من برای ایالات متحده آمریکا که قسمت عمده آن در بحرانی‌ترین نقاط جهان گذشت، ششم آوریل ۱۷/۱۹۷۹ فروردین ۵۸، با خروج من از ایران بسته شد. خدمات من در سرزمین‌های آشفته و بحران‌خیز جهان، کم و بیش مفید و ثمربخش بود و حتی تجارب تلخ ماه‌های آخر ماموریت من می‌توانست درس عبرتی برای رهبران سیاسی آمریکا باشد تا از تکرار اشتباهات گذشته بپرهیزند و سیاست خارجی ما را براساس معقول‌تر و منطقی‌تری استوار سازند. متاسفانه این امیدها در ماه‌های بعد بر باد رفت. روش سست و بی‌بنیاد حکومت کارتر در سیاست خارجی و اقدامات نامعقول برژینسکی که هنوز قادر به درک واقعیت مسائل ایران نبود، نوامبر ۱۹۷۹ به گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا منجر شد و یک دوره تحقیر ملی که در تاریخ آمریکا نظیر آن دیده نشده است، آغاز شد. پس از مراجعت به واشنگتن به وزارت خارجه رفتم و تقاضای ملاقات فوری با وزیر خارجه را کردم. «سایروس ونس» به گرمی مرا پذیرفت و در میان شگفتی من گفت پرزیدنت کارتر پست سفارت دیگری را برای من در نظر گرفته است. از آنجا که تیرگی روابط من با کاخ سفید در اواخر ماموریتم بر کسی پوشیده نبود حیرت و تعجب خود را از اینکه رئیس‌جمهور، سفارت جدیدی را برای من در نظر گرفته به ونس ابراز داشتم. ونس گفت رئیس‌جمهور با این پیشنهاد می‌خواهد از من دلجویی کند و در واقع بر درستی نظرات و پیشنهادات من و اشتباهات خود صحه می‌گذارد. به همین جهت ونس تاکید کرد پیشنهاد رئیس‌جمهور را به طور جدی مورد بررسی و مطالعه قرار دهم. با وجود اصرار ونس، من در پذیرفتن ماموریت جدید در حکومت کارتر تردید داشتم زیرا به هر حال باید با همان کسانی که در ماموریت تهران با آنها سر و کار داشتم، کار کنم. به ونس گفتم من تصور نمی‌کنم در هیچ شرایطی بتوانم با برژینسکی و دار و دسته‌اش کار کنم و در هر حال فکر می‌کنم آنها در کار وزارت خارجه و در نتیجه در کار سفرا دخالت خواهند کرد. اما ونس اطمینان داشت با درسی که از تجربه ایران گرفته شده در هر ماموریت جدیدی که برای من در نظر گرفته شود گرفتاری‌ها و مسائل گذشته تکرار نخواهد شد. اما من همچنان علاقه‌مند به ترک خدمت و بازنشستگی بودم. ونس سرانجام پیشنهاد کرد چند روزی به مرخصی بروم و بعداً تصمیم نهایی خود را در این باره اتخاذ کنم.

در ملاقاتی که با ونس داشتم او به اختصار به فشارهایی که برای تغییر سیاست آمریکا درباره خودداری از دادن پناهندگی به شاه به عمل می‌آید اشاره کرد و گفت او هم با من هم‌عقیده است که ورود شاه به آمریکا ممکن است به گروگانگیری سفارت آمریکا در تهران منجر شود و به همین جهت در مقابل فشارهایی که برای پذیرفتن شاه در آمریکا به عمل می‌آید مقاومت می‌کند. ونس گفت اگر این فشارها ادامه پیدا کند ممکن است به کمک من برای استدلال در این باره احتیاج داشته باشد. من گفتم در صورت لزوم در اختیار او خواهم بود ولی درباره این موضوع دیگر مراجعه‌ای به من نشد.

قبل از اینکه برای گذراندن ایام مرخصی خود به فلوریدا بروم یکی از دوستان من که از اعضای هیات امنای «مجمع آمریکایی» بود به من تلفن کرد که چون رئیس این مجمع به سن بازنشستگی رسیده و در پاییز آینده کناره‌گیری خواهد کرد می‌خواهند مرا برای ریاست این مجمع پیشنهاد کنند. مجمع آمریکایی یک سازمان مطالعاتی وابسته به دانشگاه کلمبیا است که سال ۱۹۵۰ از طرف آیزنهاور تاسیس شده و کار آن تحقیق و بررسی درباره مسائل مربوط به سیاست آمریکا است. دوست من تاکید کرد که حتماً ظرف یک هفته به این پیشنهاد پاسخ دهم زیرا در جلسه هفته بعد مجمع باید در این باره اتخاذ تصمیم شود. چهار- پنج روز تعطیلی در سواحل فلوریدا و زندگی راحت و بی‌دغدغه بدون محافظ و مراقبت و بدون جنگ اعصاب، مرا در تصمیم خود برای تقاضای بازنشستگی و کناره‌گیری از کار دولتی راسخ‌تر کرد. پیامی از وزارت خارجه که حاکی از تعیین سفیر جدیدی از طرف رئیس‌جمهور برای ایران و لزوم اعلام استعفای رسمی من از پست سفارت آمریکا در ایران بود هرگونه تردیدی را از میان برداشت. نخست به دوستان خود در وزارت خارجه گفتم که نامه استعفای مرا خودشان تهیه کنند و با امضای من به کاخ سفید بفرستند. سپس به مجمع آمریکایی اطلاع دادم پیشنهاد ریاست این مجمع را می‌پذیرم و سپس نامه‌ای به ونس، وزیر خارجه نوشتم و تصمیم خود را به بازنشستگی به وی اطلاع دادم. در تقاضای بازنشستگی خود تصریح کردم چون به حسن تدبیر و قضاوت رئیس‌جمهور در مواقع بحرانی اعتقاد و اعتماد ندارم نمی‌توانم کار تازه‌ای را در این دولت بپذیرم.

منبع: ویلیام سولیوان، ماموریت در ایران

■ ■ ■

مروری بر نقش آل‌سعود در جنگ تحمیلی

آغاز تجاوز عراق به خاک ایران در ۳۱ شهریور ۵۹، فرصتی را در اختیار حکام آل‌سعود قرار داد تا همپای صدام، علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران اقدام کنند. در طول ۸ سال جنگ تحمیلی رژیم بعث علیه ایران، عربستان از هیچگونه حمایت سیاسی، مالی، اطلاعاتی و تسلیحاتی از صدام دریغ نورزید؛ حقیقتی که «ملک فهد» پادشاه وقت سعودی در جریان حمله عراق به کویت به آن اعتراف کرد و گفت: «اقدامات رهبر عراق (در حمله به کویت) نشانگر ناسپاسی نسبت به حمایت‌های نظامی عربستان از او در طول جنگ ۸ ساله‌اش علیه ایران است. اگر عراق می‌گوید افراد خود را فدا کرده ما نیز با پول، سلاح‌های پیشرفته و همکاری بین‌المللی خود، در این فداکاری سهیم بوده‌ایم، چگونه او می‌تواند همه اینها را فراموش کند و سعی در از بین بردن حقایق کند». واکاوی نقش سیاسی، مالی، اطلاعاتی و تسلیحاتی رژیم آل‌سعود در طول ۸ سال جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه ایران، بیانگر ابعاد گسترده‌تری از دشمنی عربستان با انقلاب اسلامی ایران است که در نوشتار پیش رو مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

■ آل‌سعود؛ بازیگردان سیاسی منطقه برای شکست ایران

مقامات سیاسی آل‌سعود در طول جنگ تحمیلی تمام ظرفیت‌های دیپلماتیک خود را برای به انزوا کشیدن ایران و تقویت رژیم بعث عراق به عرصه آوردند. رایزنی‌های سیاسی با کشورهای مختلف از جمله آمریکا، مصر، اردن، مراکش و... از جمله اقدامات در این زمینه بود. اقدام دیگر رژیم سعودی سیطره بر سازمان همکاری اسلامی و تغییر در اساسنامه و قوانین آن برای اعمال فشار بر ایران بود. به علاوه یکی از مهم‌ترین مجاری نفوذ و اعمال نظر آنها شورای همکاری خلیج‌فارس بود که تحت زعامت خود سعودی‌ها اداره می‌شود. آل‌سعود از طرفی با تقویت جنبه‌های نظامی و سیاسی این شورا و از طرف دیگر با اعمال فشار بر سوریه [تنها حامی عرب انقلاب اسلامی در جنگ تحمیلی] سعی در تضعیف ایران داشت، در این راستا پشتیبانی سوریه از ایران را مشروط به حمایت از ایجاد صلح تحمیلی، حمایت از احیای طرح خائنانه فهد و به رسمیت شناختن اسرائیل کرد. علاوه بر این پس از فتح فاو توسط رزمندگان اسلام در عملیات «والفجر ۸»، شورای همکاری خلیج‌فارس ۱۳ اسفند سال ۶۴ تشکیل جلسه داد و علیه ایران موضع‌گیری کرد. بلافاصله در سال ۶۵ نیز عربستان‌سعودی در یک اقدام جانبدارانه از عراق، به ترکیه پیشنهاد داد در صورتی که این کشور روابط تجاری خود را با ایران قطع کند، ضرر و زیان مالی آن را به عهده می‌گیرد. بزرگ‌ترین خیانت آل سعود، همکاری با سازمان منافقین در فاجعه کشتار حاجیان ایرانی در حج سال ۶۶ بود که منجر به قطع روابط تهران- ریاض شد. براساس آنچه «مسعود رجوی» در مذاکرات پنهانی‌اش با سپهبد «صابر الدوری» رئیس سرویس کل اطلاعات عراق می‌گوید، سرکرده گروهک منافقین، سال ۶۶ همزمان با وقایع مکه با دعوتنامه رسمی‌ای که از ملک فهد دریافت می‌کند به شکل محرمانه عازم عربستان می‌شود. علاوه بر این، «هاشم المسکری» معاون دبیرکل شورای همکاری خلیج‌فارس در مصاحبه با روزنامه البیان چاپ دوبی رسما اعتراف کرد: آنچه در مکه مکرمه اتفاق افتاد، جز پیامدهای جنگ ایران و عراق نیست. رژیم آل‌سعود نه‌تنها به این اقدامات بسنده نکرد بلکه در این دوران جنگ نفت را با هدف کاستن از توان اقتصادی و درآمد ارزی جمهوری اسلامی ایران به راه انداخت، سعودی‌ها با کاهش قیمت نفت سعی در فلج کردن اقتصاد ایران داشتند. این کاهش تا مرز هر بشکه ۶ دلار هم پیش رفت. عربستان به همراه دیگر کشورهای تولیدکننده نفت با افزایش تولید و اشباع بازار نفت، تولید و صادرات نفت ایران را مختل کردند. این عمل عربستان که با پوشش «استراتژی سهم بازار» توجیه می‌شد تا یکی، دو سال قیمت نفت را پایین نگه داشت. به همین دلیل وزیر وقت نفت ایران با تأکید بر کارشکنی و دشمنی آل‌سعود در هفتادوهفتمین اجلاس اوپک گفت: جنگ قیمت‌ها حرکتی است آمریکایی که عربستان آغاز کرده، دنیای استکبار قصد دارد با کاهش بهای نفت اقتصاد ایران و در نهایت جنگ را تحت فشار قرار دهد.

■ دلارهای نفت سعودی؛ آتش توپخانه‌های رژیم بعث

ترس از افشا شدن نقش عربستان در حمایت از عراق، سران سعودی را بر آن داشت تا بیشتر از طریق حمایت‌های مخفیانه مالی به دشمنی علیه جمهوری اسلامی اقدام کنند. دلارهای نفتی آل‌سعود از اصلی‌ترین منابع مالی رژیم بعث عراق در جنگ محسوب می‌شد. سال ۶۱ به فاصله اندکی بعد از آزادسازی خرمشهر و شکست بعثی‌ها، افشا شد که صدام ۲۰ میلیارد دلار از رژیم سعودی و سایر رژیم‌های حوزه خلیج‌فارس برای ادامه جنگ علیه انقلاب اسلامی ایران دریافت کرده است. همچنین در فاصله عملیات‌های «بدر» و «والفجر ۸» آل‌سعود و شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج‌فارس ۲۹ میلیارد دلار در اختیار رژیم بعث عراق قرار دادند. علاوه بر این حکام سعودی نقش میانجی‌گری مالی برای صدام در قراردادهای تسلیحاتی را بازی می‌کردند به طوری که عربستان آمادگی خود را برای پرداخت بهای تسلیحات خریداری‌شده از فرانسه توسط عراق اعلام کرد که در طول جنگ رقمی بالغ بر ۱۰ میلیارد فرانک تخمین زده می‌شد. خبرگزاری رویترز در تاریخ ۲۵ دی ۶۹ رقم دقیق کمک‌های مالی عربستان به عراق را به نقل از شاه عربستان بیش از ۲۷ میلیارد دلار به‌صورت کمک‌های نظامی و اقتصادی اعلام کرد. ملک فهد در این رابطه اقرار کرد: ارزش کل اعتبارات، وام‌های بی‌بهره و سایر کمک‌هایی که به شکل محموله‌های نفتی یا تجهیزات به عراق داده شده، بیش از ۲۷/۵ میلیارد دلار است. این اقلام شامل ۵/۸۴ میلیارد دلار اعتبار، ۶/۷۵ میلیارد دلار کمک به‌صورت تولید نفت، ۹/۲۵ میلیارد دلار وام بدون بهره و ۲/۷۴ میلیارد دلار تجهیزات نظامی و حمل‌ونقل می‌شود.

حمایت مالی آل‌سعود تا جایی رسید که رژیم بعث را به یک جیره‌خوار سیاسی همه‌جانبه تبدیل کرد و از اصلی‌ترین تجهیزات نظامی تا جزئی‌ترین امکانات مورد نیاز سربازان عراقی با دلارهای نفت سعودی تأمین می‌شد که وزیر دفاع عربستان وقتی در قبال این خوش‌خدمتی‌ها با تهدید کشورش توسط صدام پس از حمله به کویت مواجه می‌شود، اظهار می‌کند: عراق که امروز قصد تجاوز به عربستان را دارد، شاید فراموش کرده در زمان جنگ حتی نوشابه سربازان آنها را تأمین می‌کردیم.

■ همکاری اطلاعاتی سعودی‌ها، فراتر از انتظار بعثی‌ها

به واقع می‌توان همکاری اطلاعاتی رژیم آل‌سعود با بعث عراق را در تاریخ جنگ‌های یک قرن اخیر بی‌سابقه دانست. این همکاری اطلاعاتی نشان می‌دهد سعودی‌ها از پیروزی نهضت اسلامی تا ۳۱ شهریور ۵۹ هم درصدد ضربه زدن به انقلاب اسلامی ایران بودند. درست یک ماه و نیم قبل از شروع جنگ، مقامات دولتی سعودی هنگام استقبال از صدام، هدیه‌ای شاهانه به وی دادند که گزارشی بود از سوی دستگاه‌های سرّی آمریکا که در آن اوضاع اقتصادی، اجتماعی و نظامی ایران تشریح شده بود. علاوه بر این در طول جنگ تحمیلی، رژیم سعودی بارها و بارها با استفاده از پیشرفته‌ترین وسایل جاسوسی و اطلاعاتی مانند آواکس‌های آمریکایی، بخشی از اطلاعات جمع‌آوری‌شده را با توافق ایالات متحده به عراق می‌داد؛ اطلاعاتی مهم و راهبردی که منجر به لو رفتن عملیات‌های ایران علیه عراق می‌شد و تصاویر دقیق ماهواره‌ای از موقعیت رزمندگان ایران و نحوه آرایش نظامی نیروها ارائه می‌داد که باعث اشراف اطلاعاتی آنها می‌شد. شخص صدام ماه مه ۱۹۸۴ دریافت این اطلاعات را مورد تایید قرار داد.

از سوی دیگر «بندر بن‌سلطان» سفیر وقت عربستان در آمریکا درباره حمایت‌های اطلاعاتی کشور متبوعش از رژیم بعث عراق در دوران جنگ اعلام کرد: آل‌سعود در سال‌های پایانی جنگ عراق علیه ایران نقش واسطه را بین واشنگتن و بغداد بازی و اطلاعات نظامی ارزشمندی از تحرکات ایران در جبهه‌های جنگ را از منابع اطلاعاتی آمریکا به رژیم بغداد منتقل می‌کرد، عراقی‌ها بیش از همه چیز خواستار کمک ارتش آمریکا به عراق در زمینه اطلاعات و طرح‌ها و توصیه‌های نظامی در مقابله با ایران بودند و عربستان تمام این امکانات و حتی بیش از آن را برای‌شان فراهم کرد.

■ جنگ مستقیم آل‌سعود علیه ایران با تجهیز تسلیحاتی رژیم بعث

حکام آل‌سعود نه‌تنها به خرید تجهیزات نظامی برای رژیم بعث عراق بسنده نکردند بلکه بطور مستقیم اقدام به پشتیبانی‌های لجستیکی و تسلیحاتی کردند. «جیمی کارتر» رئیس‌جمهوری وقت آمریکا در خاطرات خود با اشاره به ترس حکام سعودی از قدرت نظامی ایران در این رابطه می‌گوید: با مقامات سعودی هم درباره تهدید ویژه‌ای علیه ایران مشورت کردم و تصمیم گرفتم برخی هواپیماهای آواکس خودمان را به شبه‌جزیره ارسال کنم تا در دفاع به آنها کمک کنم، همچنین برای مقابله با هواپیماهای اف۴ ایران حاضر بودم هواپیماهای اف۱۵ ایالات متحده را به آنجا ارسال کنم. هواپیماهای آواکس و اف۱۵ پیشرفته برای پرتاب بمب، تانکرهای هوابرد برای سوخت‌رسانی به هواپیماهای جنگی، موشک‌های هوا به هوا و تانکرهای سوخت بزرگ‌تر برای گسترش سطح هواپیماهای اف۱۵، بخشی از تجهیزات نظامی‌ای بود که آمریکا برای جنگ عراق علیه ایران در اختیار آل‌سعود قرار داد. حمایت تسلیحاتی سعودی‌ها در طول جنگ نه فقط محدود به تأمین سلاح‌های کشتار جمعی می‌شد بلکه زیرساخت‌های آن هم در خدمت رژیم بعثی عراق قرار داشت به طوری که انتقال تجهیزات نظامی از بندر «دمام» عربستان‌سعودی صورت می‌گرفت. علاوه بر این رژیم سعودی از همکاری در حملات مستقیم نظامی هم دریغ نورزید، برای مثال رژیم بعث در حمله هواپیمای جنگی «اف‌یک‌سی» به پایانه نفتی ایران در «لارک» از یکی از فرودگاه‌های شرق سعودی استفاده کرد. سفارت عربستان در لندن از تکذیب این خبر خودداری کرده بود. این در حالی بود که «سعود الفیصل» نیز به نقش عربستان در تجهیز و افزایش قدرت عراق اعتراف کرد. همانگونه که در سال ۶۱ منابع عربی آگاه در منطقه خلیج‌فارس گفتند: رژیم‌های سعودی و صدام درباره گسترش همکاری‌های نظامی بین خود علیه ایران به توافق‌های مفصلی رسیدند. رژیم سعودی ظرف ۱۰ روز گذشته مقدار بسیار زیادی سلاح به رژیم عراق تحویل داده و این سوای کمک‌های بلاعوض دیگری است که به منظور نجات صدام از خطر سقوط که بر اثر جنگ با ایران پدید آمده داده می‌شود. این منابع گفتند دیدار اخیر «امیر عبدالله» از بغداد برای این منظور انجام شده است. توجه به نقش حمایتی آل‌سعود در دوران جنگ تحمیلی، عمق دشمنی آنها با انقلاب اسلامی ایران را آشکار می‌کند. سران سعودی در کمترین مواجهه با جمهوری اسلامی، مواضع خائنانه و نقش منافقانه خود را ایفا کرده‌اند. این واقعیت در حالی است که ملک فهد، پادشاه عربستان ۱۳ بهمن ۶۹ طی یک کنفرانس مطبوعاتی ضمن اعتراف به حمایت همه‌جانبه‌اش از رژیم بعث، با وقاحت تمام ابراز امیدواری کرد جمهوری اسلامی وقایع غم‌انگیزی را که بر گذشته روابط جمهوری اسلامی و کشورهای خلیج‌فارس سایه افکنده است، فراموش کند.

منبع: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

بازخوانی ۸

مقایسه تطبیقی آرای فقهی و رفتار سیاسی آیت‌الله منتظری

تضاد با خویش

حسن رحیم‌پور ازغدی: به این ترتیب قانون ما را مواجه می‌کند با تناقضاتی». بنی‌صدر در واقع ناراضی بود که چرا رئیس‌جمهور را تحت امر ولی‌فقیه قرار داده‌اند و از پایین نیز قدرت مطلقه نسبت به نخست وزیر و هیات دولت ندارد یعنی به دنبال آمریت مطلق و رها از نظارت رهبر بود و بعد در عمل نیز نشان داد که اهل اطاعت‌پذیری از مرجع قانونی و فرمانده قوای سه‌گانه کشور نیست. آقای منتظری، همچنین در بحث سوگندنامه رئیس‌جمهور در باب این عبارت که (قدرتی را که ملت به عنوان امانت مقدس به من سپرده است همچون امینی پارسا و فداکار نگاه دارم)، مجددا تکرار می‌کند ریاست‌جمهوری، یک مسؤولیت شرعی و وابسته به رهبر است و ما می‌خواهیم رئیس‌جمهور خودکامگی نکند و پیشنهاد می‌کنند: «این عبارت را به این ترتیب بنویسیم: «قدرتی را که به عنوان امانت، به من سپرده شده» تو چه کار داری که چه کسی سپرده؟! هم از طرف مردم سپرده شده و هم از طرف رهبر». به عبارت دیگر ایشان علی‌الدوام می‌کوشید تا کفه رهبری را در «مشروعیت رئیس‌جمهور» سنگین و سنگین‌تر کند و در بحث از اختیارات وزرای دولت، حتی صلح دعاوی راجع به اموال دولتی را هم به جای دولت، به قوه قضائیه ارجاع می‌دهد. تا بدینوسیله دولت کاملا مهار شود و به دیکتاتوری نینجامد. وی همچنین تاکید می‌کرد: «ما اگر تصویب کنیم که «اعمال قوه مجریه از طریق رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر»، تمام قدرت اجرایی را داریم می‌دهیم به رئیس‌جمهور و زیردست‌هایش، یعنی به این معنی که رئیس کل قوا، رئیس‌جمهور خواهد بود و... بنابراین یک چنین رئیس‌جمهوری که تمام اختیارات اجرایی کشور دست او باشد... این یک دیکتاتور و قلدری در آینده برای ما درست می‌کند که از قلدرهای سابق هم بدتر است. آنوقت خری که بالای بام بردیم، نمی‌توانیم بیاوریم پایین. از اول ما نباید قوه اجرایی را در او منحصر کنیم، بلکه رئیس‌جمهور، یک واسطه‌ای است و... خیلی از امور دیگر مثلا دستگاه فرستنده و وسایل ارتباط جمعی مثل رادیو و تلویزیون هیچکدام نبایستی در اختیار رئیس‌جمهور باشد. اگر خواستیم اختیار مطلق به او بدهیم شخص رئیس‌جمهور غلط است و باید یک شورایی باشد و این شورا هم در عین حال باید تحت نظر رهبر مذهبی کار کند که ولایت‌فقیه را که ما تصویب کردیم، در دست دارد». جناب آقای منتظری به بافت فرماندهی کل قوا در طرح پیشنهادی بدوی که در آن به رئیس‌جمهور میدان داده بود نیز اعتراض کرده و می‌گفتند: «یک شورا درست کرده‌اند که رئیس‌جمهور و یک فقیه از شورای نگهبان در آن هستند و در ضمن، رئیس‌جمهور را در آن شورا قرار داده‌اند یعنی فقیه در اقلیت است و فرماندهی کل قوا را به این شورا داده‌اند که فقیه در اقلیت است و... ما اصولا این را نمی‌خواهیم به رئیس‌جمهور بدهیم. ما می‌خواهیم به یک مقام بالاتر بدهیم». همچنین وقتی آیت‌الله یزدی در باب فرماندهی قوا (از جمله نیروی انتظامی) تاکید می‌کند که رهبر باید در این فرماندهی دخالت اصلی را داشته باشد و در راس مخروط باشد چون صلاحیت شرعی دارد و از طرف مردم هم تایید شده و رهبری تنها نظارت نیست بلکه باید نقش در اجرا و فرماندهی داشته باشد، آیت‌الله منتظری سخنان آقای یزدی را قاطعانه مورد حمایت و تاکید قرار داده و می‌گوید: «همینطوری که آقای یزدی فرمودند: ما بعد از اینکه این سیستم را قبول کردیم رهبر در راس مخروط است. او در هر ۳ قوه نقش دارد. در قوه مجریه هم رئیس‌جمهور را او تعیین می‌کند یا افرادی را برای رئیس‌جمهوری کاندیدا کند که مردم انتخاب کنند». ایشان در جهت تسهیل شرایط عزل رئیس‌جمهور نیز تلاش بسیار کرده و بارها تاکید داشت که برای عزل رئیس‌جمهور لازم نیست راه زیادی طی شود و اگر وی متهم به خیانت یا توطئه شود لازم باشد تا در صورت رای اکثریت مجلس، دیوانعالی کشور رسیدگی کند بلکه باید رئیس‌جمهور حتی اگر از وظایف قانونی خود تخلف کرده و مثلا یک قانون را عمل نکند قابل عزل باشد حتی اگر توطئه یا خیانتی در کار نباشد.

البته طبق قانون اساسی نیز ریاست‌جمهوری جز با تنفیذ رهبری، مشروعیت و قانونیت نمی‌یابد و رهبر مجبور به تنفیذ نیست و تنفیذ او نیز از سنخ امضاهای تشریفاتی یا توشیح ملوکانه نیست و این اختیارات وسیع رهبری دقیقا دیدگاهی بود که اکیدا از سوی آقای منتظری در مجلس خبرگان تعقیب می‌شد.

ادامه دارد